

# افلاطون شاعر

بلقیس سلیمانی

ویل دورانت می‌گوید:

باید اقرار کرد که افلاطون بیشتر صفاتی را که خود مکروه می‌داشت دارا بود. او به شعرا و اساطیر آنها طعنه می‌زند ولی خود یکی از جمله شعرا بود و صدها اسطوره و افسانه به مجموعه اساطیر بیفزود.<sup>۷</sup>

وی همچنین مشکل فهم آثار افلاطون را در آمیزش شورانگیز شعر و فلسفه و دانش و هنر می‌داند.<sup>۸</sup> «ویل دورانت» ویژگی خاص افلاطون را جمع کردن هوش و معلومات یک دانشمند با الهام

و تخیل یک هنرمند می‌داند. او می‌گوید: شاعر و فیلسوف برای یک‌بار استثنائاً در یک روح جمع شدند. او برای بیان افکار خود وسیله مکالمه را ابداع کرد. وسیله‌ای که هدف زیبایی را با مقتضیات حقیقت آشتی می‌داد.<sup>۹</sup>

«برایان مگی» در وصف نوشته‌های افلاطون می‌گوید:

افلاطون هم متفکر بود و هم هنرمند. نوشته‌هایش شکل هنری و ارزش دراماتیک دارند و بسیاری از سخن‌سنان معتقدند که هیچ‌کس نثر یونانی را هرگز به این خوبی و زیبایی ننوشته است.<sup>۱۰</sup>

وی در خصوص زبان و سبک افلاطون می‌گوید: باید استادی او را هم در سخن، به آنچه گفتیم اضافه کنیم. یعنی این زبانی که یک طرفش امواج توصیفات بلند و خیال‌انگیز است و طرف دیگرش تحلیل‌های جدی و

آیا می‌توان حکم افلاطون را دایر بر اخراج شاعران از مدینه آرمانی، آغاز تاریخ مابعدالطبیعه دانست؟ آیا افلاطون به حق ارزش شعر و شاعری را نمی‌داند؟ و آیا عظمت این پیشگویان، مربیان و معلمان حکمت و اخلاق را در نمی‌یافت؟ خانم آیریس مرداک، نویسنده معاصر معتقد است:

پرسش‌هایی که افلاطون در باره هنر مطرح می‌کرد، ناشی از عظمتی بود که برای هنر قایل بود.<sup>۱</sup>

هانس گئورگ گادامر در مقاله افلاطون و شاعران، می‌گوید:

بنا بر روایتی افلاطون قبل از آشنایی با سقراط شعر می‌سرود.<sup>۲</sup> جان کینی معتقد است:

به‌موجب روایتی نخستین آثار ادبی افلاطون به شکل نمایشنامه بوده است.<sup>۳</sup>

شلی (Shelley) شاعر مشهور انگلیسی بر این باور بود که:

افلاطون و بیکن، نه تنها به مفهوم وسیع کلمه فیلسوف شاعر، بلکه به سبب صور خیال و زبان آهنگیشان نیز شاعر به‌شمار می‌آیند.<sup>۴</sup>

«کولریج» برخی از آثار افلاطون را شعر به مؤکدترین معنای آن می‌خواند.<sup>۵</sup> لرد لیندسی (Lord Lindsay) معتقد بود که کتاب دهم رساله جمهوری «با حمله به شعر شروع و با شعری ختم می‌شود».<sup>۶</sup>

پیراسته از هرگونه زیور و شاخ و برگ.<sup>۱۱</sup> سبک افلاطون در نوشتن سبک زنده و پویایی است که با شیوه دیالکتیک او به خوبی سازگاری دارد. نویسنده‌ای معتقد است:

افلاطون با به‌کارگیری دیالکتیک و بهره‌گیری از صور خیال، استعاره، صحنه‌های دراماتیک، شخصیت‌پردازی، زمان و مکان و لحن به حکمت سقراط جان می‌بخشد.<sup>۱۲</sup> نویسنده تاریخ ادبیات یونان، اچ. ج. رز معتقد است:

تنها شیوه بیان افلاطون کافی بود تا او را به سطح یک دراماتیسیت یا خطیب برکشد.<sup>۱۳</sup> وی خصوصیت بارز نوشته‌های افلاطون را گذشته از نکات فلسفی و تحلیل‌های دقیقی که از مسایل اخلاقی دارد، «زنده و باروح بودن سبک نگارش و شخصیت‌پردازی او می‌داند».<sup>۱۴</sup> وی همچنین می‌گوید:

بخش عمده مبحث آخرت یا گفتارهایی که در باب مرگ و رستاخیز ایراد شده‌اند، نه در قالب اظهارات استدلالی بلکه به شعر منتورند و در مقام مکاشفات خردمندان یا تعالیم قدیسان متأثر از الهامات غیبی بیان شده‌اند و اگر متضمن حقیقتی باشند، این حقیقت چیزی شبیه به «حقایق عالیه» ماوراء احساس و ادراک است. در این آثار تمثیل معمولاً سهم عمده‌ای دارد و آیین‌های اورفه‌ای و فیثاغوری هم مسلماً نقش و سهمی در آنها ایفا می‌کنند و لحن کلام‌شان نه فقط اوج می‌گیرد و بر سادگی‌ها و خامی‌های نثر معمول افلاطون چیره می‌شود، بلکه از حدود و ثغور معمول نثر فزادتر می‌رود.<sup>۱۵</sup>

و آخرین سخن را در این باره از نویسنده تاریخ

ادبیات جهان، «باکتر تراویک» می‌آوریم. وی معتقد است:

افلاطون سبکی متنوع دارد. گاه ساده و گاهی بسیار شاعرانه. در واقع سبک او بین شعر و نثر جای می‌گیرد و وی در لحظاتی به سراینده «دیتو رامب» تبدیل می‌گردد. او برای بیان حقایق مطلق به صورت رمز و تمثیل از افسانه‌ها کمک بسیار می‌گیرد. با اینکه سوفسطایی نیست، تأثیر سوفسطائیان و استادان کهن علوم بلاغی در آثارش آشکار است. به‌طور کلی نوشته‌های افلاطون روشن، ملایم و شیواست.<sup>۱۶</sup>

چنان‌که از عبارات فوق برمی‌آید، بسیاری از اندیشمندان بر این باورند که عناصر، بیان و مضامین شعری، بخش اعظمی از فلسفه و شیوه تفکر افلاطون را تشکیل می‌دهند. تا آنجا که می‌توان از شعر افلاطون و اساطیر افلاطون به موازات یکدیگر سخن به میان آورد. اساطیر افلاطونی منعکس‌کننده جوهر شعری فلسفه افلاطون هستند. برای روشن‌کردن این مسأله در این بخش از مبحث «افلاطون شاعر» به بررسی اساطیر افلاطون می‌پردازیم. افلاطون وارث سه جریان است که از طرق مختلف به او می‌رسد. این سه جریان عبارتند از: ۱ - تبیین‌های عقلانی اندیشمندان ایونی ۲ - بینش عرفانی و دینی فیثاغوریان ۳ - بینش اسطوره‌ای که حاکم بر جامعه یونان است.

تأثیر هر سه مورد مذکور را در اندیشه‌های افلاطون می‌توان دید. افلاطون تقسیم‌بندی خود را از عالم دستخوش صیرورت و وجود فی حد ذاته، که موضوع علم حقیقی است، از هراکلیتوس و پارمیندس گرفت و از فیثاغوریان و آیین اورفئوسی، اندیشه‌های عرفانی، تناسخ و نظریه

«عدد» را به ارث برد و از اساطیر یونان نوعی تفکر شاعرانه و بینش اسطوره‌ای را به عاریت گرفت. اما با وجود همه این تأثیرات، آنچه در افلاطون بر همه موارد نام برده تفوق و برتری دارد، بعد اخلاقی و دانش نیکی است که مستقیماً از استادش سقراط آموخته است. این امر نشان‌دهنده این مسأله است که در نزد افلاطون «انسان» یا «عالم» صغیر مطرح است، نه کاینات و عالم کبیر که در بینش اسطوره‌ای موضوعیت دارند. افلاطون در آغاز رساله فایدروس، به صراحت اعلام می‌کند که ترجیح می‌دهد به جای اندیشیدن به اساطیر و هستی‌های شگفت‌انگیز، به خود بیاندیشد. زیرا که انسان گوهری شریف و یزدانی در خود دارد که محل اعتناست. این گفته افلاطون نشان‌دهنده چند نکته است. اول این‌که افلاطون چندان علاقه‌ای به تفسیر، تبیین و رازگشایی اساطیر ندارد. کاری که در نزد سوفسطائیان و سخنوران هم‌روزگار سقراط و افلاطون وظیفه تلقی می‌شد. دوم اینکه افلاطون پرداختن به این‌گونه حکمت را بیهوده می‌داند. چرا که در پی دانش و علم حقیقی است نه «علم روستایی» این گفته نشان می‌دهد که در زمان افلاطون، تبیین و تفسیر اساطیر به همت سوفسطائیان علمی مبتذل و بازاری شده است و این نکته خود حکایت از تهی شدن «میتوس» و بی‌معنا شدن آن می‌کند و نقش سوفسطائیان را در سرعت بخشیدن به روند تهی کردن اساطیر از مضامین دینی نیز نشان می‌دهد. اما در همین جا افلاطون خاطر نشان می‌کند که اگرچه به اساطیر باور ندارد اما منکر اهمیت آنها نیست. شاید به دلیل اهمیت و کارکرد اساطیر است که افلاطون سعی دارد افسانه‌ها و اساطیر را در طریق حقیقت و صواب قرار دهد. حال سؤال این است که آیا افلاطون به‌راستی از اساطیر مدد گرفته است یا

خیر؟ «شول» معتقد است:

افلاطون از اسطوره مدد می‌گیرد و استدلال را در عالم تخیل گسترش می‌دهد.<sup>۱۷</sup>

برونشویک می‌گوید:

افلاطون یک رجعت تدافعی به اسطوره‌ها می‌کند که ذنب لا یغفری است.<sup>۱۸</sup>

بروشارد معتقد است:

اسطوره جزء متمم مشرب افلاطون است.<sup>۱۹</sup>

برخی دیگر از اندیشمندان و مفسران، چندان تناسبی بین بینش فلسفی افلاطون و بینش اسطوره‌ای نمی‌یابند. کاسیرر اظهار می‌دارد:

زمانی که رساله فیدون افلاطون را می‌خوانیم، کوششی را که فکر فلسفی مستحتمل شده تا با برهانی روشن و رد نکردنی، ابدیت روح انسان را به کرسی بنشانند، حس می‌کنیم در فکر اساطیری قضا یا اصلاً طور دیگری مطرح می‌شوند.<sup>۲۰</sup>

ل. کوتورات «معتقد است:

اسطوره با ماهیت دستگاه فلسفی افلاطون بیگانه است.<sup>۲۱</sup>

افلاطون به تعبیر «فیلیپ شراد» در پایان یک آغاز است. او در پایان یک جهان و آغاز جهانی دیگر قرار دارد. به بیان «ژان برن»:

ذهن افلاطون از یک طرف مواجه است با یک علاقه‌مندی به ازلت که در اساطیر تبیین می‌شود و در آن اساطیر سعی می‌کنند که وسیله ارتباطی با (معقولیت) برقرار سازند. از سوی دیگر افلاطون مواجه است با اراده‌ای که می‌خواهد تحقق پیدا کند و در فلسفه سیاسی او تبیین شود.<sup>۲۲</sup>

افلاطون سعی می‌کند مفاهیم و حقایق مابعدالطبیعه را جایگزین اساطیر بکند. با این‌همه

همچنان در بند اساطیر می ماند. او از آن جهت که فیلسوف است، شاعران را به تمسخر می گیرد و حواز ورود به مدینه را به آنها نمی دهد. با این همه خود آفرینشگر اساطیر مختلفی در همان سیاق اساطیر گذشته است. اما باید به یاد داشت اساطیر افلاطون، اساطیر احیاء شده گذشته نیستند. در این اساطیر حقایق سقراطی، با بیان تمثیلی مجال بروز و حضور می یابند. گادامر معتقد است:

در اساطیر افلاطون، عنصر خیال از قبل کنار گذاشته می شود. در واقع این اساطیر تظاهراتی زیبا از استدلال سقراطی هستند که ظاهری کاذب دارند، اما حقیقتی در آنها پنهان است.<sup>۲۳</sup>

در حقیقت در فلسفه افلاطون بعد اخلاقی و تربیتی فلسفه اش از اساطیر خلع ید می کند. افلاطون به وفور از اساطیر یونان، آیین ها و مراسم جهت تشبیه و آموزش در رسائلش استفاده می کند. مثلاً در کتاب هشتم جمهوری در خصوص پیدایش پیشوای مستبد افسانه ای نقل می کند که در آن انسان می تواند گرگ شود.<sup>۲۴</sup> یا در رساله «تئتوس» از هدیه کردن حافظه توسط ما در موزه ها سخن می گوید.<sup>۲۵</sup> و یا در خصوص تبیین مسأله جنبش به نقل از گذشتگان افسانه دورود یعنی «اکتانوس» و «تئوس» را می آورد<sup>۲۶</sup> و برای فهم مسأله حواس در وجود آدمی از افسانه اسب تروا استفاده می کند.<sup>۲۷</sup>

چنان که گفته شد افلاطون خود دارای اساطیری است. در این اساطیر ویژگی های اصلی اساطیر، یعنی داستان خلقت و پیدایش هر چیزی اعم از زمین، زمان، شهرها، حکومت ها، نفس انسان و عشق را می توان دید. اسطوره های افلاطون هم به بنیان و آغاز می پردازند هم به پایان و آخرت.

### اسطوره های افلاطون:

۱ - اسطوره آفرینش جهان: این اسطوره در رساله تیمائوس شرح داده شده است. بنا بر نظر افلاطون «دمیورژ» این جهان را با استفاده از الگو قراردادن جهان ایده ها ساخته است. این جهان دارای نفس است و دگرگونی و تغییر در آن راه ندارد.

۲ - اسطوره خلق موجودات زنده: بر طبق این اسطوره نخستین موجودات جاندار خدایان هستند که ذات آنها از آتش است و مقر آنها آسمان است. دومین نوع خدایان آنها می هستند که در روایت و داستان های شاعران آمده اند. سومین دسته موجودات جاندار، پرندگان و چهارمین آنها ماهی ها هستند و انسان جزء موجوداتی است که نفس او جزئی از نفس کل است. افلاطون جریان خلق موجودات را در رساله تیمائوس شرح می دهد.

۳ - اسطوره مربوط به زمین: این اسطوره در رساله فایدون آمده است. بر طبق این اسطوره، سه زمین متحدالمرکز وجود دارد که یکی بالاتر از زمین ما و دیگری پایین تر از آن است. آن که بالاست جنت است که در آن همه چیز در نهایت زیبایی و کمال است و درد و بیماری در این زمین وجود ندارد. در این سرزمین خدایان با همگان روبه رو می شوند و همه چیز شفاف و روشن است. هیچ چیز در پرده وجود ندارد. در زمین اسفل که سرزمینی کدر و تاریک است. خدای جهنم ساکن است در این سرزمین مردگان مورد داوری قرار می گیرند. کسانی که متحمل عذاب شوند در آن سرزمین باقی خواهند ماند. اینان همواره در لهیب آتش

جهنم می‌سوزند.

۴- اسطوره دخالت خدایان در امور جهان: این اسطوره در رساله جمهوری آمده است. بنا بر این اسطوره وقتی خدایان در امور جهان مداخله می‌کنند، جهان در جهت صحیح حرکت می‌کند. در این مرحله همه چیز سرشار از حیات و جوانی می‌شود. زمین بهشت‌گونه می‌گردد. این روزگار عهد «کرونوس» است و در این مرحله است که انسان خلق می‌شود. با آفرینش انسان همه چیز رنگ فنا و رنج و فرتوتی به خود می‌گیرد. گیاهان می‌پژمرند و آدمیان پیر می‌شوند. در این مرحله خدایان اموری را که برای زندگی انسان بر روی زمین مفید است به او می‌آموزند مثل کشاورزی، صنعت و ...

۵- اسطوره پیدایش شهر آتن: بنا بر این اسطوره، در روزگاران اولیه هر یک از خدایان به راهنمایی «دیکه» خدای عدالت قسمتی از زمین را تحت تسلط خود درآوردند و هدایت آدمیان را به عهده گرفتند. دو تن از این خدایان یعنی «هفاستس» و «آتنا» خواهان حاکمیت بر آتن بودند. بنا بر این روایت، شهر آتن در آغاز تحت تسلط خدایان بود. ولی با بلایای طبیعی زمین دستخوش تغییر و دگرگونی گردید. در این حال خدایان انسان‌ها را از لطف خود بی‌بهره گذاشتند.

به این ترتیب از شهر آتن جز مخروبه‌ای از قسمت‌های مهم شهر چیزی باقی نماند. امروزه آن قسمت‌ها معروف به آتن قدیم است و آتنیان گویی مردمانی هستند رانده شده از وطن اصلی خود که خاطره آن را نیز فراموش کرده‌اند.

۶- اسطوره روح: افلاطون معتقد است روح امری

است اعطاشده از جانب خدایان و تقریباً تمامی موجودات دارای روح هستند. روح پیوسته در جنبش است و این جنبش از ناحیه خودش می‌باشد. بنا بر اعتقاد افلاطون: ارواح بر اسب‌هایی بالدار قرار دارند و ارباب‌رانی آن اسب‌ها را هدایت می‌کند. این ارواح در آسمان در نزد خدایان آرام و رام و نجیب هستند. اما مرکبی که حامل ارواح انسانی است دارای دو اسب است. یکی اسبی نجیب و رام و دیگری اسبی است طغیان‌گر و سرکش.

در این حال ارواح انسانی به تبعیت از خدایان عالم بالا را نظاره می‌کنند و در این نظارت و سیر است که روح حقایق عالم بالا را مشاهده می‌کند و زیبایی عدالت و حکمت مطلق را درک می‌کند. در همین سیر است که ارواح انسانی به سبب سرکشی آن اسب طغیان‌گر از سیر بازمی‌مانند و هبوط می‌کنند. روح به دلیل این‌که قبلاً حقایق عالم بالا را مشاهده کرده است، گاهی با تذکری آنچه را که به واسطه سقوط فراموش کرده است، به یاد می‌آورد. افلاطون در رساله «فایدروس» به توصیف این دو اسب می‌پردازد و هر یک را بنا به کارکردشان توصیف می‌کند. مثلاً اسبی که سفید و زیباست، دوستدار عدالت و اعتدال و آن دیگری که سیاه و بی‌تناسب است، دوستدار امور عقلانی و پیرو شهوات و امیال حیوانی است و اگر هدایت‌کننده این اسب نتواند آن را با تدابیر مختلف در جاده مستقیم نگه دارد، در این صورت جز بی‌عدالتی و بی‌نظمی چیزی در جهان ظهور نخواهد کرد.<sup>۲۸</sup> افلاطون در رساله جمهوری نیز در خصوص نفس و ارتباط آن با استقرار عدالت سخنانی دارد. وی نفس را دارای سه جزء می‌داند. جزء

اول قوه شهوانی است که سرچشمه امیال است و جای آن در شکم است. جزء دوم قوه غضبیه است که اگر تحت هدایت عقل قرار گیرد به حال انسان سودها دارد. جزء سوم قوه عقل است که نفخه‌ای از روح خدایان است که فناپذیر می‌باشد. این جزء است که باعث تعادل در قوای دیگر می‌شود.

۷- اسطوره مربوط به آخرت: این اسطوره شامل اسطوره مربوط به تناسخ ارواح، دوزخ، اسطوره «اروپامفیلین» و اسطوره تذکر می‌شود. این اسطوره در رساله فایدون (فدون) آمده است.<sup>۲۹</sup> بنا بر این اسطوره ارواح بر دو گونه‌اند. یکی ارواحی که با اعمال نیک و صعود به عالم بالا با خدایان همراه می‌شوند و یکی ارواحی که به دلیل پیروی از امیال و بدن، پس از مرگ در کالدهای دیگر به حیات خود ادامه می‌دهند. علت این امر این است که این ارواح به اجساد و ابدان خو گرفته‌اند. هر یک از این ارواح بنا بر علاقه‌ای که به امور پست و دنیایی دارند، در یک نوع از حیوانات و انسان استقرار می‌یابند. فی‌المثل ارواحی که در حیات سابق خود جز استبداد، خشم و راهزنی کاری انجام ندادند، در حیات بعدی خود به شکل مردارخوار، گرگ و شاهین درمی‌آیند و یا آنان که در حیات قبلی خود معتدل بوده‌اند در حیات بعدی خود به صورت حیواناتی چون مورچگان، زنبوران عسل روزگار می‌گذرانند. بنا بر اسطوره دوزخ، در عهد «کرونوس» آدم‌ها از ساعت مرگ خود خبر داشتند. همچنین قبل از مرگ مورد مؤاخذه و داوری قرار می‌گرفتند. ولی «زئوس» این شیوه را منسوخ کرد و قضاوت آدمیان را به بعد از مرگ تغییر داد و آگاهی بر زمان مرگ را از

آدمیان سلب کرد و قاضیانی که بعد از مرگ به داوری آدمیان می‌پرداختند، فرزندان خود زئوس و از قضات دوزخ بودند.

و اما اسطوره «ار» که پایان‌بخش کتاب جمهوری است، به مسأله تناسخ می‌پردازد. بنا بر این اسطوره «ار» که در کشاکش جنگ جان سپرده است، در هنگامه کفن و دفن زنده می‌شود و آنچه را که روح او بعد از مرگ در عالم دیگر نظاره کرده برای همگان نقل می‌کند. وی از دو عالم «بالا» که ارواح پاک به سوی آن هدایت می‌شوند و عالم «پایین» که ارواح گناهکار به سوی آن هدایت می‌شوند سخن می‌گوید. در این اسطوره افلاطون بر انتخاب و آزادی آدمی در گزینش نوع زندگی پای می‌نهد.

۸- اسطوره «اروس»: شرح این اسطوره در رساله «مهمانی» آمده است.<sup>۳۰</sup> چنان‌که می‌دانیم موضوع این رساله گفت‌وگو درباره عشق است. سقراط در این رساله چگونگی تولد «اروس» را از زبان زنی کاهنه به نام «دیوتیم دوماتینه» تعریف می‌کند. بنا بر این روایت «اروس» (عشق) فرزند خدای چاره‌گری و فقر است. به این دلیل عشق، هم خصوصیات چاره‌گری را دارد هم خصوصیات فقر را. تا آنجا که گاه آواره و عریان است و گاه ظریف و زیبا. «اروس» به دلیل انتساب به چاره‌گری خواهان رسیدن به خیر و زیبایی است. عشق از دیدگاه افلاطون واسطه بین خدایان و آدمیان است.

۹- اسطوره چگونگی خلق موجود مؤنث و مذکر: این اسطوره در رساله مهمانی همراه با تفسیر اریستوفان آورده شده است.<sup>۳۱</sup> بنا بر این اسطوره انسان نخستین مرکب از دو موجود

مذکر و مؤنث بود که دارای دو سر، دو بدن، دو پا و قدرتی فوق العاده بود. این انسان به دلیل نیروی فراوانش مورد لطف خدایان نبود. خدایان تصور می‌کردند که انسان قصد دارد بر آنها تسلط یابد. به این دلیل تصمیم به نابودی انسان گرفتند. اما این کار برای آنها امکان‌پذیر نبود. زیرا در این صورت خود را تنها می‌یافتند و دیگر کسی نبود که برای آنها هدیه‌ها بفرستد و قربانی‌ها بکند. بنابراین به پیشنهاد «ژئوس» و به کمک «آپولون» این موجود قدرتمند را دو شقه کردند. بدین‌سان همواره یک شقه به جست‌وجوی شقه‌آز دست‌داده خود است و همسرگزینی نیز از همین رهگذر قابل تفسیر است.

نمونه‌های ذکرشده در بالا اسطوره‌هایی هستند که افلاطون یا خود آفریده یا از اسطوره‌های گذشته بازسازی کرده است. اما آنچه که ما اندیشه‌های فلسفی افلاطون می‌نامیم، نیز خالی از تأثیر اسطوره‌ها و بینش اسطوره‌ای نیستند. برای روشن‌شدن این مطلب، نگاه‌گذاری بر دو اندیشه اساسی فلسفه افلاطون یعنی مثل و تذکر می‌کنیم.

### اسطوره تذکر

اسطوره تذکر (یاد) و فراموشی از جمله اسطوره‌هایی است که می‌توان آن را در اساطیر ملل گوناگون دید. فی‌المثل در هند «بودا» از خدایی سخن می‌گوید:

که به خاطر آشفتنگی یادهایشان از آسمان فرو افتاده‌اند و در هیأت مردم متجسم شده‌اند. بعضی از آن خدایان با ریاضت و تعمق و رعایت انضباط موفق به یادآوری زندگی‌های پیشین خود می‌شوند. اسطوره یاد را همچنین می‌توان در افسانه

«ماتسیندرانات» (یکی از استادان جوگی هند) نیز دید.

بنا بر این اسطوره «ماتسیندرانات» بعد از شیفته‌شدن به ملکه سیلان، تسلیم هوی و هوس شد و در بند زنان درآمد. یکی از شاگردان او به نام «گوراخنتا» تصمیم به نجات او گرفت. پس نام او را از سیاهه مردگان پاک کرد و به هیأت زنی رقصنده، خود را به حضور «ماتسیندرانات» رساند. وی با رقص، آواز و اعمال و حرکاتی خاص، گذشته او را بر او مکشوف کرد. به این ترتیب ماتسیندرانات متوجه حقیقت خود شد و از فراموشی درآمد و گذشته خود را به یاد آورد.

همچنین در اسطوره‌ای گنوسی، از شاهزاده‌ای شرقی سخن گفته می‌شود که در پی یافتن جواهری بی‌مانند به مصر روانه می‌شود. در آن‌جا به اسارت درمی‌آید و در اثر درگیرشدن به امور دنیوی و هوی و هوس، هویت خود را فراموش می‌کند و از یاد می‌برد که برای چه امری به آن سرزمین رفته است. اما پس از مدتی با پیامی که از جانب پدر و مادرش دریافت می‌کند آنچه را که فراموش کرده است به یاد می‌آورد.

مضمون گرفتارشدن در بند درآمدن، رهایی و به یادآوردن را همچنین می‌توان در «قصه‌الغریبه‌الغریبه» سهروردی نیز دید.

نظریه تذکر افلاطون با نظریه او در مورد تناسخ در ارتباط است. در رساله فایدروس افلاطون با نقل اقوال پیندار در این زمینه، می‌پذیرد که روح جاویدان است و در زندگی‌های گوناگون تجدید حیات می‌شود. روح آنچه را که در یک چرخه از زندگی به دست می‌آورد در چرخه دیگر فراموش می‌کند. به تعبیری روح زندگی‌های قبلی خود را فراموش می‌کند. بنا بر نظر افلاطون (در رساله «فایدروس») روح اگر از چشمه «له‌ته»

بنوشد حافظه او از خاطرات ازلی پاک می‌شود. اما اگر از چشمه «منه‌موزین» بنوشد، هرگز دچار فراموشی نمی‌شود و با جاویدانان و پهلوانان هم‌منزل خواهد شد.

چنان‌که می‌دانیم افلاطون در نظریه تناسخ تحت تأثیر طریقت فیثاغوری است. بنا بر نظر فیثاغورث روح از جسمی به جسم دیگر در آمد و شد است. اما در نزد افلاطون آنچه از نظریه تذکر اهمیت دارد، نقش یادآوری حقایق عالم مثل است که روح در حیات پیشین خود به آنها وقوف یافته است. ولی در اثر هبوط به عالم محسوس و زندانی شدن در جسم و پرداختن به هوی و هوس، آن حقایق را فراموش کرده است. به این دلیل افلاطون معتقد است دانش به معنای آموختن و کسب حقیقت نیست. بلکه به معنای یادآوری است. بدین دلیل می‌توان گفت یادآوری در نزد افلاطون به دو معناست. یک معنای آن با نظریه تناسخ در ارتباط است و آن این است که روح توانایی به یادآوردن حوادث تاریخی و سوانح شخصی را که در حیات‌های پیشین خود داشته است، دارد و معنای دیگر آن با یادآوری حقایق عالم مثل در ارتباط است. نظریه تذکر یا یادآوری را افلاطون در حقیقت از سقراط به ارث برده است. این سقراط بود که برای اولین بار اعلام کرد علم بالقوه در روح متمکن است و ما جز پیدا کردن این علم خفته در درون انسان کار دیگری نمی‌توانیم انجام دهیم. به همین دلیل است که سقراط در رساله منون حقایق هندسی را به «شیوه مامایی» به «یاد» غلام منون می‌آورد. در همین رساله است که افلاطون بارها تأکید می‌کند که آموختن همان یادآوری است و تنها با تأمل فلسفی و روش دیالکتیکی است که روح نونشده از چشمه «له‌ته» موفق خواهد شد گذشته را به یاد آورد. اما آنان که

فراموش نمی‌کنند، هیچ‌گاه مشاهده حقیقت را از یاد نمی‌برند. بنابراین نیازی به یادآوری ندارند. پس آنان که اسیر خاک و جسم شده‌اند و حقایق زندگی پیشین را فراموش کرده‌اند می‌توانند به یاد آورند. در تمثیل غار، زنجیریان کسانی هستند که اصل خود و اصل همه پدیده‌ها را فراموش کرده‌اند. اما این جماعت پای در زنجیر، برای آگاه شدن بر حقایق و به یاد آوردن آنها، نیاز به مرشد و بیدارکننده‌ای به مانند سقراط دارند. سقراط رسالت خود را نجات‌دادن و آگاه کردن و از خواب غفلت بیدار کردن مردم آتن می‌داند. این سقراط است که در حقیقت چشم‌پند را از روی چشمان مردم آتن برمی‌دارد و آنها را به کمال حقیقت راهنمایی می‌کند. به همین دلیل سقراط در رساله «آپولوژی» می‌گوید:

چون شما کس دیگری را همچون من نخواهید یافت، از شما می‌خواهم که مرا به آسانی از دست ندهید. من مطمئنم حتی در آن هنگام که از خشم روی برمی‌تابید، بیدار شده‌اید. چنان‌که «آنی‌توس» توصیه می‌کند اگر مرا بکشید، فکر می‌کنید بتوانید به خواب خویش ادامه دهید. خدا برای مراقبت از شما خرگس دیگری به شما خواهد بخشید.<sup>۳۲</sup>

همچنین افلاطون در مورد انتخاب نگهبانان مدینه بر این نکته تأکید می‌کند که:

باید کسانی را از میان آنها انتخاب کنیم که فراموشی به آنان دست ندهد و از لغزش مصون بمانند. بالعکس کسانی را که از عهدۀ این آزمایش برنایند، باید کنار گذاریم.<sup>۳۳</sup>

مخلص کلام این‌که نظریه تذکر افلاطون به تعبیر «میرچا الیاده» با طرز تلقی انسان جوامع باستانی و سنتی همسان است. به تعبیری نظریه تذکر



افلاطون همان افسانه یاد و فراموشی با جامه  
مبدل است.<sup>۳۴</sup>

### نظریه مثل یا کمال آغازها

بعضی از اندیشمندان بر این اعتقادند که تطبیق  
یک فکر فلسفی با یک اندیشه اساطیری کاری  
خطرناک است. به نظر می‌رسد این گفته تا آنجا  
صحیح است که هیچ‌گونه شباهتی بین این دو طرز  
تفکر وجود نداشته باشد. در ثانی این هشدار شاید  
برای فیلسوفانی که در زمان‌های نزدیک به  
حاکمیت اسطوره‌ها پدید آمدند، چندان کاربرد  
نداشته باشد. افلاطون شاید نخستین فیلسوفی  
است که در دنیای اسطوره‌ها به اندیشه فلسفی رو  
می‌آورد. به این دلیل چندان خطرناک نیست که  
قربت‌هایی را بین اندیشه‌های این فیلسوف و  
اندیشه‌های اساطیری بیابیم. چنان‌که می‌دانیم،  
نظریه مثل محور اندیشه‌های فلسفی افلاطون  
محسوب می‌شود. بنا بر این نظر، حقیقت و ذات  
همه پدیده‌ها در عالم مثل قرار دارد. عالمی که در  
آن تغییر و تبدل راه ندارد و همه چیز روگرفتی از  
آن است. در این جهان هر چیز در منتهای کمال  
است. بنا بر بینش اسطوره‌ای، انسان جوامع  
باستان، برای تمام اعمال خود سرمشق‌هایی دارد.  
تا آن‌جا که:

افسانه‌ها به او می‌گویند که هر چیزی که وی  
انجام می‌دهد و یا قصد انجام آن را دارد در  
آغاز زمان و در زمان ازل انجام شده است.<sup>۳۵</sup>

و به همین دلیل است که انسان جوامع باستان به  
آیین‌هایی که او را به زمان آغازین وصل می‌کنند و  
قدرت تقلید و آفرینش را در او پدید می‌آورند،  
اهمیت می‌دهد. برای او جهان محسوس بدون

شناسنامه و هویت نیست. این جهان کار خدایان  
است. برای او یک نمونه آرمانی نخستین وجود  
دارد که همه چیز در آن مقدس، کامل و بارور است.  
این نخستین عالم است که مهم و معتبر است. نه  
جهان‌هایی که بعد از آن به‌طور مکرر به وجود  
آمده‌اند. انسان جوامع باستان می‌داند که همه چیز  
قبلاً اتفاق افتاده و انجام شده است. بودن «کمال»  
در آغاز به معنای این است که قرن طلایی و بهشت  
گمشده را باید در گذشته جست‌وجو کرد. این  
مسئله هم در اساطیر هم در نزد افلاطون یکی از  
مسائل بنیادی است. در تفکر اسطوره‌ای از  
آن جایی که کمال در آغاز و ازدست‌رفته است باید  
به فواصل معین با اجرای آیین و مراسم آن را  
جبران کرد. اصولاً برای انسان باستان همیشه کمال  
در آغاز است. در نزد افلاطون این «کمال آغازین» را  
باید در نظریه مثل جست. شاید بتوان عالم مثل  
افلاطونی و عالم اقدم‌الصور (Archetypes) یونگ  
را همان کمال آغازین اسطوره‌ها دانست. زیرا این  
نظریات سه‌گانه در پی یافتن امری هستند که  
زمانی و تاریخی نیست. اما افلاطون در نظریه مثل  
بر حقایق مستقر در عالم مثل تأکید می‌کند، نه  
سرگذشت‌های ماورایی و خدایی. به این دلیل به  
تعبیر میرچا الیاده:

بازگشت به قهقرا با اجرای مراسم عبادی  
به دست نمی‌آید. بلکه با بازگشت اندیشه  
صورت می‌گیرد.<sup>۳۶</sup>

در اساطیر آنچه مهم است جست‌وجو برای اصل  
پیدایش است. در فلسفه «اصل اول» یا «علت اول»  
همین نقش را دارد. اما گاه به جای افسانه پیدایی  
عالم وجود، مسئله وجودشناسی برتری  
می‌یابد.<sup>۳۷</sup>

## پی‌نوشت‌ها:

۱. مردان اندیشه - برایان مگی - عزت‌الله فولادوند - طرح نو - ۱۳۷۴ - ص ۴۲۲.
2. Gadamer, Hans Georg. *Dialogue and Dialectic. Studies on Plato Dialectic*. Translated and with introduction by P. Christopher Smith. Yale University Press, New Haven and London, p.40.
۳. افلاطون - جان جی. کیسی - عزت‌الله فولادوند - انتشارات کهکشان - ۱۳۷۳ - ص ۳۵.
۴. تاریخ نقد جدید - رنه ولک - سعید ارباب شیرانی - انتشارات نیلوفر - جلد دوم - ۱۳۷۴ - ص ۱۵۴.
۵. همان منبع - ص ۲۰۰.
۶. شیوه‌های نقد ادبی، نوشته دیوید دیجز، ترجمه دکتر علام‌حسین بوسقی و امیر صدقیانی - انتشارات علمی و فرهنگی - ص ۵۲.
۷. تاریخ فلسفه - ویل دورانت - ترجمه عباس زریاب خویی - جاب نهم - تهران ص ۱۷.
۸. همان منبع - ص ۱۷.
۹. همان منبع - ص ۱۶-۱۷.
۱۰. فلاسفه بزرگ، برایان مگی - عزت‌الله فولادوند - شرکت سهامی انتشارات خوارزمی - ۱۳۷۲ - ص ۲۵.
۱۱. همان منبع - ص ۴۰.
۱۲. راهنمای رویکردهای نقد ادبی - (جمعی از نویسندگان) زهرا مینخواه - انتشارات اطلاعات - تهران - ۱۳۷۰ - ص ۹۱.
۱۳. تاریخ ادبیات یونان - اج. ح. رز - ترجمه ابراهیم بوسقی - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۷۲ - ص ۳۷۶.
۱۴. همان منبع - ص ۳۸۰.
۱۵. همان منبع - ص ۳۸۲.
۱۶. تاریخ ادبیات جهان - باکتر نژادبیک - ترجمه عربعلی رضایی - جلد دوم - انتشارات فروزان - ۱۳۷۱ - ص ۱۱۴.
۱۷. افلاطون - ژان برن - دکتر سید ابوالقاسم پورحسینی - مؤسسه نشر هما - چاپ اول - ۱۳۶۳ - ص ۱۰۵.
۱۸. همان منبع - ص ۱۰۴.
۱۹. همان منبع - ص ۱۰۴.
۲۰. فلسفه و فرهنگ - ارنست کاسیرر - ترجمه ت. نادرزاده - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - ص ۱۲۱.
۲۱. افلاطون - ژان برن - ص ۱۰۴.
۲۲. همان منبع - ص ۱۰۴.
23. GADAMER, HANSGEORG. *DIALOGUE AND DIALECTIC*, P.69.
۲۴. جمهوری - افلاطون - فؤاد روحانی - نگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۶۰ - ص ۴۹۵.
۲۵. دوره آثار افلاطون - جلد سوم - ترجمه محمدحس لطفی، رضا کاربانی - شرکت سهامی انتشارات خوارزمی - ۱۳۶۶ - ص ۱۴۳۶.
۲۶. همان منبع - ص ۱۴۱۸ - شماره ۱۸۰.
۲۷. همان منبع - ص ۱۴۲۴ - شماره ۱۸۴.
۲۸. دوره آثار افلاطون - جلد سوم - ص ۱۳۲۳.
۲۹. دوره آثار افلاطون - جلد اول - ص ۵۰۲ - شماره ۷۲ و ۷۳ و صفحات ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷ و ۵۲۴.
۳۰. دوره آثار افلاطون - جلد اول - صص ۴۲۶ و ۴۶۵.
۳۱. همان - ص ۴۳۸ - شماره ۱۹۰.
۳۲. همان - جلد اول - ص ۲۸.
۳۳. جمهوری - ص ۱۹۹.
۳۴. چشم‌اندازهای اسطوره - میرحاجه الیاده - حلال سناری - انتشارات طوس - ص ۱۲۸.
۳۵. افسانه و واقعیت - میرحاجه الیاده - نصرالله رنگونی - انتشارات نابروس - ص ۱۱۰.
۳۶. همان منبع - ص ۹۹.
۳۷. همان منبع - ص ۹۹.